



# این کوی و این میدان ۲۰۱۴

( بخش ۶ )

من این ویرانسرا را دوست دارم

اگر ایران بجز ویرانسرا نیست

من، ای مردم، شما را دوست دارم

اگر آلوده دامانید، اگر پاک

سیاست بازان جهان از اواسط قرن بیستم برآن شدند که برای کنترل کشورهای نفت خیز خاورمیانه، باندهای مافیائی و دست‌پروردگان خود را درون سیستمهای دولتی وارد کنند و با استفاده از نیروی پلیس و ارتش قانونی همان کشورها، به سرکوب همان ملت‌ها پردازند و با گسترش فساد اجتماعی و خرافات مذهبی، امکان رسیدن آن مردمان به آگاهی سیاسی و اجتماعی را مسدود نمایند. سالهای سال است که آموزش و پرورش باندهای تروریستی در حال برنامه ریزی و تکامل است، و امروزه دیکتاتورسیم سیستماتیک جایگزین دیکتاتورهای سنتی گشته است و دیگر وجود دیکتاتور برای کنترل یک کشور از ضروریات حیاتی برای یک رژیم دست نشانده نیست. برای نمونه به سیستم رژیم اسلامی در کشورمان اشاره می‌کنم که با مرگ روح‌الله خمینی نه تنها دیکتاتوری مذهبی سقوط نکرد، بلکه با ورود سیدعلی خامنه‌ای قدرت بیشتری گرفت، زیرا این وجود دیکتاتور نبود که ادامه‌ی رژیم مذهبی را تداوم بخشید، بلکه سیستم و ماشین مذهبی، که نیرویش را از ماهواره‌ی استعمار جهانی می‌گرفت و تا کنون نیز سوخت این ماشین از چاه مذهب‌گرایی در نزد دولت فخمه استخراج و در پالایشگاه حوزه‌ی علمیه‌ی قم و لندن تصفیه شده است. گمان می‌شود که همه‌ی زشت‌کاران و پلیداندیشان مذهبی در جهان از محصولات اینگونه پالایشگاه‌های دولت فخمه در جهان باشند، که همگی شطرنج بازان ماهری هستند، و انگار که

مردمان بی‌گناه به عنوان مهره‌های بازی در زمین‌های بازی آنها تقسیم شده‌اند. می‌گویند اگر در شطرنج زندگی مات شدید، اعتراض نکنید، چون خدای شیادان توانا تر از خدای بی‌گناهان است. (البته زبانم لال، استغفرالله، مثل اینکه زیاد هم بی ربط نمی‌گویند. از قرار معلوم خداوند یکی نیست، بلکه چندتا، چندسدا، چندهزارتا، و شاید هم به تعداد انسانهای روی زمین باشد). از آنجائیکه هر کسی خدا را از دریچه‌ی تنگ و یا گشاد دیدگاه روشن و یا تاریک خودش می‌بیند، در نتیجه انسانها چهره‌های متفاوتی از خدای درون خودشان را در اندیشه دارند، و چون دلیل محکمی مبنی بر وجود خداوند یگانه‌ای که خارج از اندیشه‌ی انسانها باشد، و همه او را به یک چشم ببینند و ستایش کنند، وجود ندارد، پس بسیار روشن است که تعداد خدایان برابر است با تعداد انسانها.

"خدا"، یا همان "خودآ"، و یا اینکه همان "بخود آمدن"، و "خود شناسی" است، که می‌گویند: خودشناسی، خداشناسی است. اگر خود را بشناسی پس خدای درون خود را نیز شناخته‌ای. بخود آمدن یا همان آگاهی وجدان، همان خدائی است که انسانهای خود نا شناخته، در آسمانها، به دنبال خود و خویشان میگردند، غافل از آنکه خودشان همین جا روی کره‌ی خاکی هستند ولی در شناخت خود ناتوان و در اصل در ناآگاهی خود گم گشته‌اند.

جنگ هفتادو دو ملت همه را عذر بنه      چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

از آنجائیکه سکوی کنترل جوامع بشری به دست دنیاداران و شیادان تسخیر شده، و منافع ارباب ایجاب می‌کند که انسانها در ناآگاهی و خودگم‌کردگی باقی بمانند، در نتیجه دنیاداران هرگز نمیگذارند که بستر سالمی برای گسترش آگاهی جامعه شکل بگیرد و در پایان روز داستان خودشناسی و خداشناسی تبدیل به هفت خوان رسم می‌گردد که گذر از آن کار حضرت فیل می‌شود.

در ۳۵ سال گذشته رژیم سیاه و واپس‌گرای اسلامی با سوارشدن برگرده‌ی همین خودباختگان که زندگی نقد را رها کرده و به فرمان ولایت فقیه در آسمانها سرگردان هستند، به مراتب بیشتر از تمامی طول تاریخ ایران بر ضد ملت و فرهنگ ایران جنایت کرده است، اما سوگواری برای گذشته مشکلی از مشکلات بی‌شمار جامعه‌ی ایران را حل نمی‌کند. هر چند که بررسی و تجزیه و تحلیل تاریخی رویدادهای گذشته برای آموختن

از آنها و پیشگیری از تکرار اشتباهات در آینده لازم و ضروری است، اما تبدیل روزهای مانند ۲۲ بهمن، ۱۸ تیر، ۲۸ مرداد به عاشورا جهت فرار از پاسخگوئی افراد، سازمانها و به اصطلاح روشنفکران در رابطه با کوشش آنها برای به قدرت رسانیدن حاکمیت پلید آخوندی و کمک به سقوط کشور و جامعه‌ای که میرفت در خانواده‌ی پیشرفته‌ی جهانی جای بگیرد، می‌تواند بسیار پر معنی و دردناک باشد. البته بسیار روشن است که چنین نمایشنامه‌های از پیش نوشته شده‌ای فقط برای موجه جلوه دادن و توجیه کردار نادرست و پوشش برای نابکاری‌های خودشان است، که همواره به گذشته چنگ می‌زنند و نمیدانند که تاریخ، گذشته‌ی سیاهی را از کردار ضدملی آنان برای نسل پویا و حقیقت جوی پس از «انقلاب شگونمند» به تصویر کشیده و گزارش کرده است، که به آب زمزم نیز برگهای سیاه تاریخ را سفید نتوان کرد. آنانیکه **"امام کبیر"** را ستودند و به امید رسیدن به آرمانهای حزبی و تشکیلاتی خود تا آنجا که توانستند پشت سر **"امام راحل"** سینه زدند، آنانیکه تا کنون مانند مار افعی دهها بار پوست انداخته و رنگ عوض کرده‌اند، و امروز به رنگ میهن پرستان درآمده و در کنار نماد پادشاهی ایران و با وعده‌های طلائی، می‌روند که نام ایران و ایرانی را برای همیشه از صحنه‌ی روزگار بزدايند و خط پایان تاریخ هزاران ساله‌ی ملت ایران را به نام خاندان پهلوی ثبت تاریخ نمایند، باید خوب بدانند که ملت ایران رفتار و کردار زشت آنها زیر نظر دارد و را فراموش نخواهد کرد.

گرچه روزهای عاشورای ملی گرایان، چپی‌ها، مجاهدین‌خلق و توده‌ایها در اندیشه‌ی جوانان نسل کنونی دیگر رنگی ندارد، ولی آنچه که این خردباختگان به دستور ارباب به دنبال آن هستند، کم رنگ کردن و سپس از بین بردن یادمان‌های روزهای مانند ۱۸ تیر است که دلاوران پایگاه شاهرخی در پای جوخه‌های اعدام آفریدند.

روزیکه ۱۲۸ تن از افسران رشید و جان باختگان ارتش شاهنشاهی ایران پیرو حوادث پایگاه شاهرخی به جوخه‌های اعدام سپرده شدند، روزیکه پیرو آن دانشجویان قهرمان از بالای بام دانشگاه به پائین پرتاب شدند، و اینان با حيله و تزوير و با زدن نعل وارونه به حقایق تاریخی کارنامه‌ی گذشته‌ی سیاه انقلابی و بخاک سیاه نشانیدن ملت ایران را سفید و پاکیزه جلوه می‌دهند، و اعمال خویش را در روی کار آوردن و حمایت رژیم آخوندها، حق طلبانه ارزیابی می‌نمایند و تازه شماری از آنها مدعی دزدیده شدن انقلابشان توسط آخوندها هستند.

از حزب خائن توده گرفته، که آتش بیار تمام معرکه‌های ضدملی و ضدایرانی در یکسد سال گذشته بوده، تا ملی‌گرایانی که تبدیل به تابلو مونالیزا شده‌اند و تلاش می‌کنند با برجسته کردن حوادث دور گذشته که به بایگانی تاریخ ایران سپرده شده‌اند، به عزاداری بپردازند و با برداشتن عَلم و کُتل مظلوم‌نمائی کنند. اینها باید بخود آمده و بدانند که انجام چنین نمایشنامه‌ها و بکارگیری این روشها و تاکتیک‌ها نه تنها هیچ نتیجه‌ای در جهت پاکسازی گذشته‌ی ننگین آنها به عنوان "نیروهای به اصطلاح دموکراتیک و آزادیخواه" نخواهد داد، بلکه بر عکس خدمتی در جهت تأیید جنایات رژیم اسلامی بر جان، مال، ناموس و ثروت ملی ملت ایران می‌باشد.

از هنگام انقلاب بلشویکی در ۱۹۱۷ ماشین تبلیغاتی اتحاد جماهیر شوروی سابق و کارگزاران آن در جهت برهم زدن اساس دموکراسی خواهی و تمایلات ناسیونالیستی در جهان و همچنین در کشور ما براه افتاد و دشمنی با سرمایه‌داری غربی تحت عنوان مبارزه با امپریالیسم جهانی همواره برجسته شد. بر اساس این سیاست هر حکومتی در هر نقطه‌ای از جهان آزاد، اگر بر خلاف حکومت به اصطلاح شورائی و پلیسی شوروی می‌اندیشید، نوکر سرسپرده‌ی امپریالیسم غربی ارزیابی می‌شد و مبارزه و براندازی آن جزو واجبات نیروهای اثنی عشری چپ می‌شد. بر اساس همین اندیشه بود که پیروان لنین و استالین هر طرح ملی، برنامه و حرکت پیشرونده و راه گشای ملی و خدمات اجتماعی را در خط امپریالیزم بودن تلقی و خود را محق بدانند که جهت تخریب اساس و شالوده حاکمیت و ثبات ملی - اجتماعی و امنیت داخلی هر کشور به هر حيله و نیرنگی متوسل و آنگاه که مسئولان آن کشور در خنثی سازی توطئه‌ی این شیادان عکس العمل نشان میدادند، آنرا با بوق و کرنا و جنجالهای تبلیغاتی اعمال ضد دموکراتیک و ضد انسانی و ضد حقوق بشر و آزادیهای انسانی و عملکردی زشت در اذهان ناآگاه جلوه میکردند.

گروندگان به پیامبر کرملین نشین و این خودگم کردگان تاریخ چون هیچ احساس و عشقی نسبت به امنیت و حفظ ثبات اجتماعی و تمامیت ارضی ایران نداشته و ندارند همواره تلاش داشتند با حمایت مادی و معنوی مسکو، ایران را به ایرانستان تبدیل کنند.

آیا به راه انداختن غائله‌ی آذربایجان بدست پیشه وری، تشکیل جمهوری کردستان به دست قاضی محمد، سرکشی افسران خراسان، ترور آزاده مرد ایرانی احمد کسروی در صحن دادگاه، ترور سپهبد رزم‌آرا نخست

وزیر توسط خلیل طهماسبی ( قهرمان بعدی ملی - مذهبی ها )، ترورِ هژیر وزیر دربار، اقدام به ترور ایران پدر شاهنشاه آریامهر در بهمن ۱۳۲۷ توسط ناصر فخرآرائی با طراحی نورالدین کیانوری و تظاهرات و آشوبها و اقدامات ضد امنیتی و تمامی آن تصفیه‌های درون حزبی به وسیله‌ی حزب توده و یاران سرسپرده‌ی آن تصادفی بوده است؟ حملات هیستریک این حزب به پادشاه و آقای دکتر محمد مصدق نخست وزیر و انتصاب آنان به سرسپردگی به اجانب، پائین کشیدن مجسمه های رضا شاه بزرگ و هزاران اعمال ضد مردمی و ضد ایرانی در اوج مبارزات ملی کردن صنعت نفت و دیگر اقدامات و برنامه‌های آبادانی کشور را مگر می‌شود که نادیده گرفت، و فقط به چند رویدادِ فریبنده چسبید و آنرا برجسته کرد و از این طریق خاک درچشمان ملت ایران پاشید؟

باید آشکارا گفته شود، تمامی گروه‌ها و دستجات و افراد چپ و مذهبیون تا امروز اعم از حزب فاشیستی توده، فدائی، مجاهد، راه کارگر، طوفان، سیل، زلزله . . . . هیچکدام و هیچیک باوری به آزادی، دموکراسی، مردمسالاری نداشته و ندارند. زیرا به روشنی میتوان دید داد که آنها چه تفسیری مثلاً از آزادی و دموکراسی دارند. در کانون و مرکز اساسنامه، مرامنامه و عملکرد همه‌ی این نیروها چه مذهبی و چه مارکسیست - لنینیستی آنچه که بطور بارز و چشمگیر خودنمائی مینماید، (سانترالیسم دموکراتیک) است. یعنی تقدم پارامترِ بافت مرکزی رهبریت بر منافع دموکراتیک است. یعنی مرکزیت این سازمانها نه با انتخاب دموکراتیک بلکه از طریق باندبازی و یارگیری انجام میپذیرد و در تشکیلات آنان پیشوا، رئیس و رهبر در هر شرایطی مجاز است مانند استالین، کیم ایل سونگ، فیدل کاسترو، صدام حسین، مسعود رجوی، کیانوری، خمینی، خامنه‌ای و سایر رهبران توتالیتَرِ دوران جنگ سرد در اردوگاه شوروی و کشورهای وابسته به آن، دموکراسی را فدای اهداف و خودخواهی خویش نماید.

ایران زمینی که میرفت تا در خانواده‌ی جهان پیشرفته سربلند شود، و آن احترام و بزرگی که ملت ایران در صحنه‌ی بین‌المللی با درایت و پشتکار رضاشاه بزرگ و ایران پدر شاهنشاه آریامهر کسب کرده بود، همگی در حرکت شوم و خائنانه‌ی این خائنین و در راه خدمت به قبله‌گاه مسکو و لندن و واشنگتن با « انقلاب شکونمند » به ژرفای تاریک تاریخ سقوط کرد.

براستی چه کسانی در این رخداد سیاه تاریخ گناهکار بودند و حالا چه می‌کنند؟

این گوی و این هم میدان ۲۰۱۴

آیا ما ایرانیان توان ایجاد نقشی در میدان ۲۰۱۴ خواهیم داشت یا مانند ۳۵ سال گذشته تماشاچی و سیاهی لشکر استعمار باقی خواهیم ماند تا دشمنان ملت و فرهنگ ایران آسوده خاطر برای ما تصمیم بگیرند؟

به یزدان که گر ما خرد داشتیم کجا این سر انجام بد داشتیم

نوشیروان حاتم

تورنتو - کانادا

بازتاب دیدگاه خوانندگان [hatam@pishgamaan.org](mailto:hatam@pishgamaan.org)

۲۸ خرداد ۱۳۹۳ شاهنشاهی | ۱۸ جون ۲۰۱۴ مسیحی